

صدسالگی «شوراهای کارخانه» تورین

سعید رهنما



Entreprise occupée à Bologne, 1920.

«تاریخ درس می دهد، اما شاگردی ندارد»

آنتونیو گرامشی

یک قرن از یکی از مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین تجارب مبارزات کارگری جهان با بالاترین سطح خواسته‌ها، یعنی «کنترل کارگری» می‌گذرد. یک‌صد سال پیش در ماه آوریل ۱۹۲۰ کارگران فلزکار شهر تورین، مقر کارخانجات شرکت اتوموبیل‌سازی فیات برای حفظ 'شورای کارخانه' دست به اعتصاب زدند. موج اعتصابات به سرعت سراسر منطقه‌ی شمال ایتالیا و صنعتی‌ترین منطقه‌ی کشور را فراگرفت. کارگران پس از مدت‌ها ایستادگی در برابر توطئه‌های صاحبان صنایع برای بستن کارخانجات، و درگیری با پلیس و ارتش، کارخانه‌ها را تسخیر کردند، و تولید و اداره‌ی امور صنایع را برای مدت کوتاهی تحت کنترل گرفتند.

شوراها در شرایط بحرانی دوران پس از جنگ جهانی اول، دورانی که به «دو سال سرخ» معروف شد، به وجود آمده بودند.^۱ شوراهای تورین همچون شوراهای دیگری که در نقاط مختلف جهان به وجود آمدند، محصول بحران و جنگ بودند. ایتالیا در جنگ اول، با آن که بخشی از اتحاد سه‌گانه (به‌همراه آلمان و اتریش - مجارستان) بود، با اعلام بی‌طرفی بلافاصله وارد جنگ نشد. اما یک سال پس از شروع جنگ در مقابل وعده و وعیدهای جبهه‌ی مقابل یعنی متفقین به آن‌ها پیوست و متحمل هزینه‌های مالی و انسانی فراوانی شد. با این حال، پس از پایان جنگ قدرت‌های بزرگ در کنفرانس پاریس کمک‌چندانی به ایتالیا نکردند. بحران اقتصادی، بیکاری، تورم، بدهی‌های خارجی، و افت تولید، شورش‌های پی‌درپی را در شهرها و واحدهای تولیدی کشور به‌همراه داشت، و کارگران برای پیشبرد خواسته‌های خود به

^۱ Carl Boggs, (۱۹۸۴), *The Two Revolutions: Gramsci and the Dilemmas of Western Marxism*. P. ۶۹, South End Press.

ابزارهای متعدد مقاومت و حرکت‌های کارگری، از اعتصاب و راه‌بندان گرفته، تا تسخیر کارخانه‌ها دست می‌زدند.

در دوران جنگ در اغلب صنایع بزرگ ایتالیا «کمسیون‌های داخلی» متشکل از نمایندگان کارگران عضو اتحادیه‌ها به وجود آمده بودند، که عمدتاً تحت نفوذ «کنفدراسیون عمومی کار»^۱ قرار داشتند. این کنفدراسیون تشکل بزرگ کارگری بود که قدمت آن به اوایل قرن بیستم می‌رسید و خود تحت نفوذ حزب سوسیالیست ایتالیا بود. به‌رغم وجود گرایش‌های رادیکال در جناح چپ این جریانات، اکثریت اعضای در هر دو تشکل تمایلات مصالحه‌جویانه داشتند. به‌دنبال انقلاب اکتبر روسیه و حمایت حزب سوسیالیست ایتالیا از آن، تلاش‌هایی برای متحول ساختن و رادیکالیزه کردن این کمیسیون‌ها به‌عمل آمد. ازجمله در شماری از کارخانه‌ها «کمیسه‌های کارگاه» با آرای همه‌ی کارگران، چه عضو و چه غیر عضو اتحادیه، برای نمایندگی در کمیسیون داخلی کارخانه انتخاب شدند. شوراها از بطن کمیسیون‌ها به‌وجود آمده بودند، که نخستین آن‌ها در سپتامبر ۱۹۱۹ در یکی از واحدهای فیات ایجاد شده بود. شوراها نه‌تنها آماج خصومت صاحبان صنایع بلکه مورد مخالفت کنفدراسیون عمومی کار نیز قرار داشتند و از حمایت حزب سوسیالیست نیز که درگیر اختلافات درونی خود بود برخوردار نبودند.

صاحبان صنایع خواستار کاهش اختیارات کمیسیون‌ها و حذف شوراها بودند، و تهدید کردند که با ادامه‌ی بی‌نظمی‌ها و درگیری‌های پیاپی، کارخانه‌ها را خواهند بست. کارگران در حمایت از شوراهای خود دست به اعتصاب زدند. طی مذاکراتی بین اتحادیه‌ی ملی فولاد با کارفرمایان، مقرر شد که کارگران به‌کار بازگردند، اما اتحادیه‌ی محلی و کمیسارهای کارگاه‌ها این تصمیم را نپذیرفتند. بر این اساس از کارگران تورین رأی‌گیری به‌عمل آمد که تنها اقلیتی از آن‌ها در آن شرکت کردند

^۱ CGL

ولی اکثریت رأی‌دهندگان به توافق و بازگشت به کار رأی دادند. اما زمانی که متوجه شدند که کارفرمایان قصد محدود کردن نقش کمیسیون‌های داخلی و عملاً از کار انداختن شوراهای کارگری را دارند، توافق را رد کردند. نتیجه تشکیل «کمیته‌ی اقدام» توسط کمیسرهای کارگاه‌ها، اتاق کار محل، و شعبه‌ی محلی و منطقه‌ای حزب سوسیالیست و سازمان‌دهی اعتصاب عمومی آوریل ۱۹۲۰ بود.^۱ درگیری‌های درونی، مذاکرات، و درگیری‌های مجدد بین کارگران و کارخانه‌داران چندین ماه ادامه یافت. کارخانه‌داران با کمک ارتش و پلیس کارگران را از کارخانه‌ها بیرون کردند. اما با بازگشت مجدد به کار و ادامه‌ی درگیری‌ها، در ماه سپتامبر همان سال کارگران کارخانه‌ها را یکی پس از دیگری تسخیر کردند. حدود ۲۰۰ کارخانه با ۵۰۰ هزار کارگر در این حرکت‌ها شرکت داشتند. شوراهای کارخانه تولید را تحت کنترل در آوردند، «گارد‌های سرخ» متشکل از کارگران و اعضای محلی حزب سوسیالیست از کارخانه‌ها حفاظت می‌کردند، و کارگران راه‌آهن مواد اولیه و قطعات را به شوراهای تحویل می‌دادند. اما این اقدامات متهورانه موقتی بود.

قدرت‌نمایی کارگران در آن مقطع تا حدی بود که در اکتبر ۱۹۲۰ رییس و مالک کمپانی فیات، جیووانی آنی یلی، برای جذب و همدست‌سازی کارگران و جلب همکاری حامیان سیاسی‌شان، به آن‌ها پیشنهاد «مدیریت تعاونی» داد، که از سوی آن‌ها رد شد. گرامشی سال‌ها بعد در یادداشت‌های زندان در بخش «فوردیسم و

^۱ Pietro Di Paola, (۲۰۱۱), "Factory Councils in Turin, ۱۹۱۹-۱۹۲۰", in Immanuel Ness and Dario Azzellini, (۲۰۱۱), *Ours to Master and to Win: Workers Control From the Commune to the Present*, p.۱۴۲-۳.

امریکانیسم» این سیاست آنی یلی را نوعی «امریکانیسم» خواند.^۱ (البته باید توجه داشت که با آن که آنی یلی و هنری فورد معاصر یکدیگر بودند، اولین اتوموبیل فیات چند سال قبل از اولین اتوموبیل فورد به بازار آمده بود، و سیاست‌های مدیریتی آنی یلی در مواردی از فورد هم پیشرفته‌تر بود.)

اختلافات و تحولات نظری

گرامشی با ظهور شوراهای سخت تحت تأثیر آن‌ها قرار گرفت و به‌زودی خود به مهم‌ترین «معمارِ فکری» شوراهای تبدیل شد. مقالات گرامشی در نشریه‌ی «نظم نوین» که در همان سال به همراه گروهی از متفکران حزب سوسیالیست ایجاد کرده بود، به بحث‌های فراوانی در ایتالیا دامن زد. نظم نوین برخلاف کنفدراسیون عمومی کار و حزب سوسیالیست، از اعتصابات آوریل حمایت کرد، و به صدای جنبش کارگری ایتالیا تبدیل شد. به گفته‌ی خودِ گرامشی، کارخانه‌ها در جلساتی که برای آموزش کارگاه‌ها ترتیب می‌دادند، مرتباً از گرامشی و تولیاتی دعوت می‌کردند، و نظم نوین به روزنامه‌ی شوراهای کارگری تبدیل شد.^۲ این نشریه همکاری دیگر روشنفکران جوان را نیز جلب کرد که بارزترین آن‌ها پی‌رو سِرافا بود که آن زمان دانشجو بود و متون انگلیسی را برای نشریه ترجمه می‌کرد. او بعدها اقتصاددان شهیری شد و در دوران زندانِ گرامشی از پیگیرترین حامیان او بود. آنارشیست‌ها و سندیکالیست‌های رادیکال هم با مواضع متفاوت و مشروطِ خود از شوراهای پشتیبانی می‌کردند و در آن‌ها فعال بودند. اما هم متفکرین جناح چپ حزب سوسیالیست، از جمله آمدائو بوردیگا (با دیدگاه افراطی بلشویکی)، و هم متفکرینِ جناح راستِ حزب، از جمله

^۱ Gramsci, A. (۱۹۸۵), *Selections from the Prison Notebooks*, Quintin Hoare and Geoffrey Nowell Smith, p. ۲۸۶, International Publishers.

آنجلو تاسکا (با دیدگاه سنتی اتحادیه‌ای و سندیکالیستی) برخورد انتقادی به شوراهای و نظرات گرامشی داشتند.

گرامشی با هیجان و خوش‌بینی زیاد ظهور شوراهای کارگری را «سرآغاز دوران جدیدی در تاریخ نژاد بشر» توصیف می‌کرد.^۱ «برنامه‌ی فرستادگان کارگاه‌ها»، که خود گرامشی نویسنده‌ی اصلی‌اش بود، اعلام کرد که شوراهای تورین «گام آغازینی [است] ... در جهت ایجاد سوویت‌ها، که به نوبه‌ی خود هسته‌ی دولت دموکراتیک کارگری را تشکیل خواهد داد.» این برنامه خواستار گسترش شوراهای در سراسر ایتالیا و برگزاری هرچه سریع‌تر کنگره‌ی ملی کارگران و دهقانان شد.^۲ همان‌طور که گرامشی شناس برجسته، کارل باگز، اشاره دارد، موضع گرامشی در آن مقطع به‌رغم ارادت به لنین، هم با دید بلشویکی حزب لنینی و هم با رفرمیسم سوسیال‌دموکرات‌ها مخالف بود، و از سیاست‌های قبلی حزب - محور و اتحادیه - محور نیز فاصله گرفته بود. نظریه‌ی «دموکراسی پرولتری» گرامشی در آن زمان شباهت زیادی به نظریه‌ی «کمونیسم شورایی» داشت که هم‌زمان در آلمان و هلند نظریه‌پردازانی چون آنتون پانه‌کوک و کارل گرش مطرح کردند و تأکید یک‌جانبه‌ای به شوراهای بدون حزب و اتحادیه داشت.

اما اختلاف‌نظرهای تئوریک و سیاسی در میان فعالان شورایی ادامه داشت. از مهم‌ترین آن‌ها درگیری‌های نظری آمادئو بوردیگا و گرامشی بود. بوردیگا از چهره‌های شاخص جناح چپ حزب سوسیالیست بود. او بی آن که با شوراهای مخالف باشد، به‌رغم برخوردهای افراطی که به حزب لنینی داشت، بر نکته‌ی بسیار مهمی

^۱ Gramsci, A. (۱۹۷۷), "Factory Councils", in *Political Writings-I*, p.۲۶۲, Lawrence & Wishart.

^۲ Carl Boggs, (۱۹۸۴), *The Two Revolutions: Gramsci and the Dilemmas of Western Marxism*. P.۸۵, South End Press.

تأکید می‌کرد. او و پیروانش بر این عقیده بودند که مادام که سرمایه‌داری برقرار است، فعالیت شوراهای به‌ناچار محدود به فعالیت‌های نوع اتحادیه‌ای (مقاومت و اصلاحات) خواهد بود. وی، در اوج مبارزات کارگری در ۱۹۲۰ در مقاله‌ای با عنوان طعنه‌آمیز «تسخیر قدرت یا تسخیر کارخانه» نوشت که «کنترل امور داخلی کارخانه تنها بعد از آن که قدرت سیاسی به دست پرولتاریا افتاده، می‌تواند حائز اهمیت انقلابی و تصاحبی باشد.» او اضافه کرد که «کارخانه توسط طبقه‌ی کارگر - و نه فقط توسط نیروی کاری که در آن کارخانه کار می‌کند - و آن هم در زمانی که طبقه‌ی کارگر در کلیت خود قدرت سیاسی را کسب کرده، تسخیر خواهد شد.»^۱ (تأکیدها از من است.) این نکته یکی از کلیدی‌ترین مباحث نظری «کنترل کارگری» در نظام سرمایه‌داری و غیر عملی بودن آن قبل از گذار به سوسیالیسم را درست یک قرن پیش مطرح می‌ساخت. از سوی دیگر رفرمیست‌های حزب بر بازگشت به اتحادیه - محوری تأکید داشتند. تاسکا که در آغاز از متحدین گرامشی و از نظم نوینی‌ها بود، ضمن آن که تشکیل شوراهای را گامی به پیش می‌دانست، معتقد بود که گرامشی انتظارات اغراق‌آمیزی از آنها دارد، و این تصور را که این شوراهای بتوانند شالوده‌ی «دولت کارگری» را پی‌ریزی کنند نادرست می‌دانست. او معتقد بود که از آن‌جا که شوراهای محدود به محل کارند هرگز نمی‌توانند تمامیت نظام سرمایه‌داری را به چالش جدی بکشانند، و تأکید داشت که این اتحادیه‌ها و دولت هستند که می‌توانند گذار را عملی سازند.^۲ تاسکا بر این نظر بود که اتحادیه‌ها و شوراهای باید درهم ادغام شوند، تا در

^۱ Bordiga, A (۱۹۲۰), "Towards the Establishment of Workers' Councils in Italy", and "Seize power or Seize factory?", // *Soviets*, in Carl Boggs, (۱۹۸۴), op.cit. P.۹۱.

^۲ Angelo Tasca, (۱۹۷۷), "Polemics over the *L'Ordine Nuovo* Programme", in Boggs, p. ۹۲.

مقابل بوروکراسی اتحادیه‌ها، شوراهای نقش دموکراتیک ایفا کنند. گرامشی و نظم نوینی‌ها کماکان در مقابل دو جریان دیگر ایستادگی می‌کردند، و زمانی که درگیری‌ها به تسخیر کارخانه‌ها انجامید، موقعیت آن‌ها مستحکم تر شد، اما این خوش‌بینی آن‌ها عمری به کوتاهی دوران تسخیر کارخانه‌ها داشت.

در اوج درگیری‌های شوراهای کارخانه‌ها، درگیری‌های نظری ادامه یافت. کنفدراسیون عمومی کار، برای بررسی چگونگی ادامه‌ی مبارزه، کنگره‌ی فوق‌العاده‌ای تشکیل داد، و دو پیشنهاد در مقابل نمایندگان گذاشت: یک پیشنهاد از جانب رهبری کنفدراسیون بود که مبارزه در جهت «کنترل اتحادیه‌ای» تولید ادامه یابد، و دیگری پیشنهاد از رهبری حزب سوسیالیست بود که مبارزه در جهت «راه‌حل اکثریت برای اجرای برنامه‌ی سوسیالیستی» ادامه پیدا کند. پیشنهاد کنفدراسیون با اکثریت به تصویب رسید.^۱ حزب سوسیالیست هم به‌رغم همه‌ی ادعاهایش، و به‌رغم توصیه‌ی کمیترین مبنی بر ادامه‌ی مبارزه‌ی سیاسی، کاری از پیش نبرد. گرامشی و همراهانش و نیز جناح چپ حزب این تصمیم را محکوم کردند، اما در مقابل هژمونی اتحادیه‌ها و حزب، و به‌ویژه دسیسه‌های دولت و صاحبان صنایع برای جلب موافقت کارگران، نتوانستند بدیل عملی ارائه دهند. ظرف چند هفته تمام کارخانه‌ها در مقابل افزایش دستمزد، و طرح اجرایی «کنترل اتحادیه‌ای»، به کارخانه‌داران تحویل داده شد. در آن لحظه‌ی تاریخی که بورژوازی ایتالیا در نهایت ضعف بود، دو راه در مقابل آن قرار داشت، سوسیالیسم یا فاشیسم. آن‌ها در انتخاب خود درنگی نکردند و وحشت‌زده به دامن فاشیست‌ها پناه بردند، و به این ترتیب فاشیست‌های چماق به‌دست کار جنبش شورایی را تمام

۱

کردند. این تجربه‌ی عظیم کنترل کارگری ظرف چند هفته در هم شکست. جنبش در تورین منزوی شد، در سطح کارخانه باقی ماند، و عمر کوتاهش به پایان رسید.

انتقاد از کارگران و «آگاهی توده‌ها»

شکست اعتصاب عمومی و کوتاهی عمر تسخیر کارخانه‌ها، به بحث‌ها و اظهارنظرهای بیش‌تری دامن زد. راحت‌ترین توضیح‌ها سازشکاری کنفدراسیون عمومی کارگران، اتحادیه‌های وابسته به آن، و حزب سوسیالیست، و نیز سرکوب دولت و دسیسه‌های بورژوازی برای فریب کارگران، و اختلافات درونی بین جناح‌های چپ و راست حزب، آنارشیت‌ها و سندیکالیست‌ها بود، که البته همگی به درجات مختلف درست و به جا بودند. اما نکته‌ی اصلی در جای دیگری نهفته بود، که گرامشی حتی قبل از پایان کار شوراها به آن رسیده بود. در مقاله‌ی تحت عنوان «حزب کمونیست» گرامشی انتقاد خود را متوجه خود کارگران و کیفیت آگاهی آن‌ها ساخت، و با کلامی تلخ و تند که من در این‌جا تنها به بخشی از آن اشاره می‌کنم، نوشت «دشمنی که باید با آن نبرد کرد و بر آن چیره شد، دیگر بیرون از پرولتاریا نیست، ... دشمن در خود پرولتاریا خواهد بود... انسان جدید در هر اقدام اش باید با 'بورژوایی' که در کمین نشسته بجنگد.»^۱ گرامشی در این‌جا به «آگاهی توده‌ها» در شرایطی اشاره دارد که «گرایش‌ها، ارزش‌ها، و روابط اجتماعی بورژوایی در هر جنبه از زندگی کارگران نفوذ کرده» بود، و این پیش‌زمینه‌ی تفکر بعدی گرامشی در مورد هژمونی ایدئولوژیک، ضرورت مبارزه در بالا بردن سطح آگاهی

^۱ Gramsci, A, (۱۹۲۰), "The Communist Party", *Political Writings*, pp.۳۳۱-۳۳۲, in Carl Boggs, (۱۹۸۴), op.cit, p.۱۰۳.

اکثریت و ایجاد ضد هژمونی برای گذار به سوسیالیسم بود؛ نظریه‌هایی که بعداً دربارهِ آن‌ها در زندان نوشت.^۱

گرامشی ضمن توجه به دیگر عوامل شکست شوراهای کارخانه، تأکید خود را بر عاملین اصلی این جنبش، یعنی کارگران و مسئله آگاهی و آمادگی آن‌ها برای اعتلای جنبش و گذار از سرمایه‌داری گذاشت. جالب آن که درست بعد از شکست انقلاب آلمان، کارل کُرش، دیگر نظریه‌پرداز برجسته‌ی مارکسیست و کمونیسم شورایی، نیز نظیر گرامشی و مستقل از او به نتیجه‌ی مشابهی رسیده بود. او نیز با تجدیدنظرهایی در دیدگاه‌های خود در مورد شوراهای، دلیل شکست انقلاب آلمان را در نبودِ آمادگیِ ایتولوژیک طبقه‌ی کارگر دید، و بر ضرورت آموزش، آگاهی‌رسانی، و بسیج این طبقه تأکید کرد. هر دو نیز، به درجات مختلف ضرورت وجود حزب را پذیرفتند.

از تأکید بر شورا تا تأکید بر «حزب انقلابی» به‌مثابه «بازیگر اصلی تاریخ»

مهم‌ترین تحول نظری «معمار فکری» شوراهای کارگری ایتالیا، یعنی گرامشی، حرکت او از تأکید بر شوراهای به تأکید بر حزب انقلابی، و پس از آن ارائه‌ی درک جدیدی از حزب بود. در آغازِ تسخیر کارخانه‌ها وی در مقاله‌ی «حزب کمونیست»، به‌طور ضمنی جداشدن از حزب سوسیالیست و ایجاد یک حزب کمونیست با مدلِ روسی را مطرح کرد. دانتِه جِرمینو در مطالعه‌ی مفصلِ خود در مورد مواضع سیاسیِ گرامشی ادعا می‌کند که طرح ضرورت یک حزب پیشگام، تجدیدنظری در مواضع گرامشی در مورد شوراهای نبود.^۲ درست است که گرامشی در مورد اهمیت شوراهای

^۱ Boggs, C. (۱۹۸۴), op.cit. p.۱۰۳.

^۲ Germino, D. (۱۹۹۰), *Antonio Gramsci: An Architect of a New Politics*, p. ۱۰۸, LSU Press.

ایتالیا تردیدی نکرد، و حتی در مقاله ای تحت عنوان «جنبش شورای کارخانه در تورین» که یک سال بعد از شکست جنبش شورایی در نظم نوین نوشت، ضمن انتقاد از «بوروکرات‌های اتحادیه‌ای و رهبری حزب سوسیالیست» و نیز انتقاد از «آناشیس‌ها و سندیکالیست‌ها»، با تحسین فراوان از اعتصاب عمومی ماه آوریل یاد کرد و ساختار دموکراتیک شوراهای را تشریح کرد و ستود.^۱ اما برخلاف نظر جرمینو، همان‌طور که در بالا اشاره شد، گرامشی در شروع جنبش شورایی امید داشت که شوراهای، سوویت‌ها را ایجاد و آن‌ها دولت کارگری را پایه‌ریزی کنند و در این فرایند صحبتی از نقش حزب نبود. از این‌رو، قطعاً در مورد ضرورت حزب تجدیدنظری در کار بود. (چنان‌که بعداً در ژانویه‌ی ۱۹۲۱ به همراه بوردیگا، تولیاتی و دیگران از حزب سوسیالیست جدا شد و حزب کمونیست ایتالیا را به وجود آورد.)

گرامشی نظیر لنین از منتقدین «اکونومیسم»، یا تقدم بخشیدن مکانیکی اقتصاد بر سیاست بود. او پس از دوران اولیه که تنها بر شوراهای تأکید می‌کرد، به طرح ضرورت حزب پرداخت. او در ابتدا حزب را «واسطه»ای بین ساختارهای مردمی از جمله شوراهای و سوویت‌ها می‌دانست. اما پس از شکست شوراهای و به‌ویژه در ۲۴-۱۹۲۳ و پس از بازگشت از شوروی، به تدریج تأکید وی بر شورا به سود تأکید بر حزب لنینی، کم‌رنگ‌تر شد، سپس حزب انقلابی را به‌مثابه «بازیگر اصلی تاریخ» مطرح کرد.^۲ همان‌طور که باگز در دیگر اثر مهم‌اش، *مارکسیسم گرامشی*، اشاره دارد، گرامشی ابتدا سخت تحت تأثیر حزب لنینی قرار گرفت و به این نتیجه رسید که «تنها از طریق یک رهبری متمرکز و وحدت سازمانی طبقه‌ی کارگر، نه تنها در

^۱ Gramsci, A. (۱۹۲۱), "The Turin factory council movement", *L'Ordine Nuovo*, March ۱۴,

^۲ Boggs, C. (۱۹۷۸), *Gramsci's Marxism*, p.۱۰۳-۴, Pluto Press.

عرصه‌ی کارخانه و اقتصادی، بلکه همچنین در سپهر سیاسی، سوسیالیسم می‌تواند در دستورکار قرار گیرد.^۱ بعداً، زمانی هم که مشاهده کرد که فاشیسم با چه سازماندهی و انضباطی دست به فعالیت زده و از جمله میلیون‌ها کارگر را در اتحادیه‌های قلبی خود سازمان داده، بیش‌تر بر ضرورت حزب برای کمونیست‌ها تکیه کرد.^۲ باگز تأکید می‌کند که حزب مورد نظر گرامشی نه به‌عنوان حزب اقلیتی پیشگام، بلکه تشکیلاتی با تأکید بر عنصر «مردمی»، و بر مبنای تلاش در جهت اعتلای «آگاهی توده‌ها» استوار بود.

با همین بینش بود که دیدگاه‌های رفرمیستی حزب سوسیالیست را مورد حمله قرار داد. «حزب انقلابی» گرامشی با درک «اراده‌گرایانه»ی حزب پیشگام، که کسانی چون بوردیگا در حزب کمونیست به آن باور داشتند، بسیار متفاوت بود. اصرار گرامشی بر یک حزب «مردمی» بود که ریشه در جنبش‌های کارگری و دهقانی داشت، و سازمان‌ها و ارگان‌های دموکراتیک مربوط به آن‌ها، از جمله شوراهای سوویت‌ها را در یک «ساختار دوگانه» (حزب و شورا) دربر می‌گرفت. او شوراهای مکانیسم مقابله با تمایلات بوروکراتیک در حزب و دیگر تشکیلاتها می‌دید. و این مبنای نظریه‌های بعدی گرامشی بود که در نوشته‌ی «ضرورت آماده‌سازی ایدئولوژیک توده‌ها» مطرح کرد، و بعد عمدتاً در *یادداشت‌های زندان* پرورش بیشتری یافت. گرامشی به‌جای تأکید یک‌جانبه و بلافاصله بر تنها یک جنبه از تمامیت مبارزه علیه سرمایه، بر «سه فاز اصلی - اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی- ایدئولوژیک -- هر یک با ابعاد خاص خود»، و ارتباط متقابل آن‌ها در «کلیت گذار انقلابی» تأکید داشت. در بُعد مبارزه‌ی سیاسی نیز سه فاز فرعی را طرح کرد: (۱) مبارزه برای مهار

^۱ همان جا

^۲ Gramsci, A. (۱۹۲۲), "Teachings", *L'Ordine Nuovo*, in Boggs, C. (۱۹۷۸), p. ۱۳۹.

کردن قدرت بورژوازی در نهادهای پارلمانی، با این هدف که تعادل جدیدی بین طبقات ایجاد کند، و آزادی‌های بیشتری را برای سازمان‌های طبقه‌ی کارگر به وجود آورد؛^۲ مبارزه در جهت تسخیر قدرت و استقرار یک دولت سوسیالیستی جدید؛ و^۳ مبارزه برای استقرار 'دیکتاتوری پرولتاریا' و زمینه‌سازی برای حذف موانع فنی و اجتماعی در راه نیل به کمونیسم.^۱

باگزر اشاره می‌کند که گرامشی هرگز انتقادات از دوران شوراها را پنهان نکرد. او شکست را نتیجه‌ی منطقی سیاستی می‌دید که تکیه بر تسخیر و کنترل دستگاه‌های تولیدی داشت، بی آن‌که همزمان مسئله‌ی کسب قدرت سیاسی را در نظر داشته باشد. به همین دلیل، در زمانی که کارخانه‌ها در تورین و در جاهای دیگر در تسخیر کارگران بودند، قدرت سیاسی و نظامی به‌طور کامل در دست بورژوازی بود. نبود یک نیروی سیاسی در شکل یک حزب و یا یک نیروی مردمی، سبب شد که جنبش شورایی به راحتی محاصره و خرد و نابود شود. گرامشی نتیجه‌گیری کرد که نظم نوین تحت تاثیر اشتیاق سندیکالیستی خود، بیش از حد در کارخانجات محدود و محصور ماند.^۲ به این ترتیب می‌بینیم که نظریات گرامشی که همچون مارکس و انگلس و لنین از برجسته‌ترین شاگردان تاریخ بوده، چگونه با تغییر و تحولات واقعی تحول می‌یافت.

از «شورای کارگری» تا «شورای کار» و فراتر از آن

به‌رغم گذشت یک قرن، جنبش کارگری ایتالیا، با اعتصاب عمومی طولانی‌اش، تسخیر کارخانه‌ها و کنترل کارگری کوتاه‌مدت، و پایان غم‌انگیزش، درس‌های فراوانی

^۱ Gramsci, A, (۱۹۲۵), "Necessity of Ideological Preparation of the Masses", in *ibid*.

^۲ Boggs, C. (۱۹۷۸), *op.cit.* pp.۹۷, ۱۳۸.

را به همراه دارد. شاید مهم‌ترین درس، همان‌طور که در جای دیگر به آن پرداخته‌ام،^۱ این است که ضمن آن که کنترل تولید توسط خود تولیدکنندگان از پراهمیت‌ترین و برحق‌ترین خواسته‌های این طبقه است، این خواسته در نظام سرمایه‌داری و تا زمانی که قدرت سیاسی در دست طبقه‌ی سرمایه‌دار است، عملی نبوده و نخواهد بود. صد سال پیش سرمایه‌داری چندان در عمق و سطح پیشرفتگی نداشت، طبقه‌ی حاکم سرمایه‌دار چندان قدرتمند نبود، و طبقه‌ی وسیع کارگر در کارخانه‌های عظیم یا «دژهای پرولتری» کار می‌کرد، اگر در آن زمان شوراهای کارگری (با هدف مدیریت و کنترل کارگری) در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نتوانستند دوام آورند، شانس موفقیت آن‌ها در سرمایه‌داری جهانی نولیبرال امروز که سرمایه‌داری نه تنها بر اقتصاد جهان، بلکه با ایدئولوژی مسلط خود بر ذهنیت اکثریت مردمان جهان حاکم است، تولید در صنایع پساפורدیستی در شبکه‌ی کارخانه‌های پراکنده از یکدیگر صورت می‌گیرد، و طبقه‌ی کارگر تضعیف شده، رؤیایی بیش نیست.

«شوراهای کارگری» که در شرایط بحرانی به‌طور موقت در اروپا و در دیگر نقاط از جمله در کشور خودمان ایران - با عمری طولانی‌تر از شوراهای تورین و آلمان - به‌وجود آمدند، یا به‌سرعت از بین رفتند، یا در کشورهایی نظیر یوگسلاوی، الجزایر، و ونزوئلا تحت حمایت نظام سیاسی حاکم، عمر نسبتاً طولانی‌تری داشتند، و یا (در اروپا) با نام‌های گوناگون به «شورای کار» که به معنای حضور بسیار محدود نمایندگان کارگران در پاره‌ای تصمیمات مدیریت بوده، تبدیل شدند.

حال سؤال این است که اگر تجربه‌ی تاریخی تمامی شوراهای کارگری (مدیریتی)، و واقعیت‌های امروز نشان می‌دهد که کنترل کارگری در دوران

^۱ سعید رهنما، کنترل کارگری یا شورای مشارکتی: نقدی بر کتاب کنترل کارگری از کمون تا امروز،

سرمایه‌داری و در غیاب حمایت دولت (های) سوسیالیستی عملی نیست، مداخله‌ی کارگران در تصمیم‌گیری چگونه می‌تواند عملی شود؟ تنها راه ممکن و عملی در دوران سرمایه‌داری، مبارزه برای ایجاد «شوراهای مشارکتی» است که بتواند به عنوان بازوی اتحادیه‌های دموکراتیک در مدیریت شرکت کند، و هر چه که قدرت بسیج و تشکیلاتی آن قوی‌تر شود، سطح بالاتری را در هم-مدیریتی ایفا کند، و توان مدیریتی و سطح آگاهی طبقاتی کارگران را برای ادامه‌ی حرکت طولانی در جهت گذار از سرمایه‌داری بالاتر برد. تردیدی نیست که این سیاست عواقب منفی و خطرات مهمی را نیز به همراه دارد؛ می‌تواند در غیاب مبارزات فرهنگی و هژمونیک و «آگاه‌سازی توده‌ها»، سازشکاریِ کارگری را بالا برد، رادیکالیسم آن‌ها را کاهش دهد، مرزهای مبارزه‌ی طبقاتی را مخدوش کند، و بخشی از طبقه‌ی کارگر را «هم‌دست» سرمایه‌داران سازد. اما نفی این سیاست «دموکراسی صنعتی» در شرایطی که نظام سرمایه‌داری پابرجاست و امکان «کنترل کارگری» وجود ندارد (مگر آن که هر حرکت کارگری را کنترل کارگری بنامیم!)، به معنی آن است که کارگران نباید در دوران سرمایه‌داری در جهت مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها مبارزه کنند، و بهتر است که تنها مدیران و صاحبان سرمایه تصمیم بگیرند! این نظر درست بدان معنی است که ادعا کنیم که بهبود شرایط کارگران، مزد بالاتر و امکانات رفاهی بیشتر، نیز مبارزه‌جویی آن‌ها را کم می‌کند. البته این واقعیتی بوده، که همانطور که در مجموعه مقالات [«بازخوانی جنبش‌های رفرمیستی»](#) و دلایل شکست آن‌ها اشاره کرده‌ام، تمامی جنبش‌های چپ در کشورهای مختلف با آن مواجه بوده‌اند. واقعیت این بوده که بخشی از کارگران در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، نظیر طبقه‌ی متوسط جدید، «چیز»هایی دارند که از دست دهند، و این امر آن‌ها را محافظه‌کارتر از کسانی می‌کند که چیزی برای از دست دادن ندارند. در این جاست که باز گرامشی به میدان می‌آید؛

با مبارزه‌ی دائمی در جهت اعتلای آگاهی توده‌ها، آموزش و سازماندهی در جهت استقرار یک ضد-هژمونی، باید با گرایش‌های سازشکارانه مقابله کرد. و ...

این تصور که شوراهای کارگری، رأساً بی‌واسطه‌ی اتحادیه‌های صنعتی، بدون وجود یک حزب سیاسی رادیکال، و یک نظام دموکراتیک، مستقیماً اداره امور اقتصاد و اجتماع را برعهده گیرند و به سوسیالیسم گذار کنند، توهمی است که متأسفانه کماکان از سوی اقلیتی از روشنفکران چپ، نه فقط در کشور ما، بلکه در دنیای غرب نیز، بی آن که درسی از تاریخ بگیرند، ادامه دارد. این ظاهر رادیکال متأسفانه نتیجه‌ای ارتجاعی دارد، چرا که با طرح شعارهای غیرعملی مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری را دچار سردرگمی می‌سازد، و پیش‌روی‌های عملی طرفداران سوسیالیسم را مشکل می‌کند. هر نیت و شعار مترقی لزوماً نتایج مترقی به دنبال ندارد، و می‌تواند به عقب‌گرد تاریخی منتهی شود. این را اگر هم هیچ جریان چپی در جهان تجربه نکرده باشد، ما کرده‌ایم. باید امیدوار بود که تاریخ سرانجام شاگردانی بیابد!